هو العلیم

کیفیت تدبیر امور ضمن رعایت مقتضای مقام عبودیت

شرح حدیث عنوان بصری ـ تدبیر و امور خانواه ـ جلسه ۸۳

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ باللّه من الشيطان الرجيم
بسم اللّه الرحمن الرحيم
وصلّي اللّه علي سيّدنا و نبيّنا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

گرچه راجع به فقره شريفه حديث «عنوان بصری» كه حضرت می‌فرمايند **وَ لا يدَبِّرُ العَبدُ لنفسهِ تدبيراً** مطالبی در موارد مختلف باقی مانده كه نسبت به آن موارد شايد ما امروز اشارتاً يك صحبت كلی داشته باشيم. ولی از آنجايی‌كه به نظر می‌رسد مسئله يك‌قدری بيش از اندازه طول كشيد، لذا ان‌شاءاللّه اين بحث را امروز تمام می‌كنيم تا اينكه از جلسه بعد به حول و قوه پروردگار به فقرات ديگر بپردازيم.

اگر نظر شريف رفقا باشد در ابتدای اين فقره، اين مسئله مطرح شد كه درحالی‌كه بنای اسلام بر ايجاد نظم و تدبير دقيق در همه امور زندگی چه شخصی و چه اجتماعی است و برای همه مسائل در اسلام تكليف تعيين شده است. البته مراتب تكليف متفاوت است؛ يک مرتبه، مرتبه الزام و وجوب، يا حرمت است. ولی مراتب ديگری هم كه كراهت و استحباب باشد هست. مراتب اخلاقی در قبال مراتب تكليفی هم وجود دارد. به‌طوركلی [هيچ موضوعی وجود ندارد كه] اسلام در آن مورد، حكمی نداشته باشد.

البته منظور ما از احكام اسلامی صرفاً آنچه كه در رسائل عمليه ذكر می‌شود نيست؛ بلكه به معنای عام و وسيع‌تری است. مقصود عبارت است از تعهد يک مسلمانی كه می‌خواهد در راه خدا حركت كند، نه مسلمانی كه بين خود و خدا مانع ايجاد كرده. نه مسلمانی كه بعضی را قبول و بعضی را رد می‌كند، نه مسلمانی كه نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ النساء، ۱۵۰ خود را تلقی می‌كند.

مسلمانی كه می‌خواهد مسير تكاملی خود را طی كند اين مسلمان در هيچ كار و قدمی و مقالی نيست الّا اينكه خدای متعال برای او ميزان قرار داده است. ميزان يعنی قوه مايزه حقّ از باطل. از آن ميزان اگر تبعيت كرد همان مرتبه تكاملی خود را به فعليت می‌رساند. از آن ميزان اگر تبعيت نكرد آن مرتبه برای او ناقص خواهد بود. مانند يک شخصی كه در دانشگاه در رشته‌های مختلف بايد تحصيل بكند حالا در يک قسمت در كلاس حاضر نشود طبعاً آن يک قسمت از او فوت می‌شود، او نمی‌تواند به آن برسد. بايد مسائل ديگری را انجام بدهد.

يا رشته و علوم دينی كه طلّاب و فضلا أعَزَّهم اللّه فی الدّارين به آن اشتغال دارند، اينها در مسائل مختلفی هست كه بايد به همه آن مسائل بپردازند و شايد بتوان گفت در آن مسائل به مرتبه اجتهاد هم بايد برسند. اما اگر در يک مسئله از آن مسائل، كم درس بخوانند و كم مطالعه كنند طبعاً آن مرتبه ناقص می‌ماند و به فعليت

نمی‌رسد. اگر من‌باب‌مثال یک طلبه‌ای در نحو به مرتبه اجتهاد نرسد طبعاً باید مبانی را از نُحاة و نحویین معروف بگیرد آن‌وقت چطور می‌تواند در یک مسئله اجتهادی، در یک روایت و یا یک دلیلی استنباط کند؟ این یک مسئله واضحی است، خیلی مسئله روشنی است. در علوم تجربی هم همین‌طور است؛ در آن هم خود انسان باید علوم تجربی را برای خودش حداقل اگر نگوییم یقینی به یک مرتبه اطمینان برساند تا بتواند نسبت به امور اظهارنظر داشته باشد. در هر مسئله از مسائل، خدای متعال برای سالک میزان قرار داده است در آن میزان اگر حرکت کرد طبعاً آن مرتبه را به فعلیت می‌رساند. اگر نه، آن مرتبه برای او ناقص خواهد بود و در این قضیه شکی نیست.

به یاد دارم در زمان قبل از انقلاب قبل از سال پنجاه‌وهفت خورشیدی که مسائلی در این مملکت به وجود آمده بود و زمزمه‌هایی در تغییر و تحوّل افکار مطرح می‌شد و به‌طورکلی تب و التهاب مسائل سیاسی جامعه را فراگرفته بود در همان اوان یکی از آقایانی که فعلًا در قید حیات نیستند و به رحمت خدا رفته، در طهران خدمت مرحوم آقا می‌رسد و از ایشان برای راه و برای مسیر، تقاضای مقدمه موصله دارد؛ یعنی تقاضای کمک و دستگیری و هدایت و ارشاد را داشت. از آقایان قم هم بود و در قم سکنی داشت. من در اتاق مجاور مشغول مطالعه بودم صدای آنها را می‌شنیدم در کنار در صحبت می‌کردند صدای آنها می‌آمد. شنیدم مرحوم آقا در مطالبی که با ایشان مطرح می‌کنند این مسئله را با ایشان در میان می‌گذارند که: ما بیکار نیستیم و وضعیت ما هم وضعیتی نیست برای اینکه این در باز باشد و هرکه بیاید و هرکه برود. نه! بالاخره کار ما حساب دارد؛ مسجد داریم منبر داریم، صحبت می‌کنیم، مشغول نوشتن هستیم. وضعیت ما این‌طور نیست مثل خیلی جاهای دیگر که حتماً آقایان مطّلع هستند که درب منزل باز است صبح تا ظهر، مردم می‌آیند و می‌روند، همین، فقط یک رفت و آمدی هست نه! ما کار داریم، زندگی داریم، نوشتن داریم. افرادی که با ما در ارتباط هستند و در جریان این مسائل هستند اینها همه روی برنامه هستند و آنچه را که گفته می‌شود باید انجام بدهند.

البته این نحوه اطاعت به دو قسمت است: یک نحوه اطاعت در مسئله رئیسی و در مسائل مهم است که تخلّف از آن طبعاً، تخلّف از یک دستور صریح و مخالفت قطعی به حساب می‌آید که در آن مسائل، مطلب قابل اغماض و قابل بخشش نیست. البته مسائل دیگری هست که نه، اگر کسی انجام ندهد خودش ضرر کرده. این چیزی نیست که انسان بخواهد آن را به عنوان یک مخالفت جدی به حساب بیاورد. فرض کنید که آقا فلان غذا را نخورید، فلان مطلب را انجام بدهید، صحبت و مراوده و معاشرت را با بعضی از افراد بهتر است کمتر کنید. حالا راجع به این مسائل بعداً صحبت می‌شود و مطالب امام صادق علیه السّلام در این زمینه خواهد آمد.

به‌طورکلی مطالبی را که گفته می‌شود، باید به نحو احسن انجام داد. اما حالا اگر یک شخصی کوتاهی می‌کند فرصت او برای انجام کم است، یا اینکه اهتمام او کم است دیگر «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه

نیست» این مسئله به خود او برمی‌گردد. اما به‌طورکلی مسائلی هست مسائل اساسی، مسائل حیاتی، که تخلّف از او به‌عنوان مخالفت با این مسئله تلقی می‌شود و این را نمی‌شود اغماض کرد.

من یادم است وقتی‌که ایشان این مطالب را می‌فرمودند، خود آن شخص در آن‌موقع در همین مسائل سیاسی و اجتماعاتی که تشکیل می‌شد از فضلا بود از علما بود و طبعاً در آن‌موقع اجتماعاتی بود محافلی بود در این مسائل ایشان می‌رفت و اقداماتی می‌کرد. افرادی در آن‌موقع بودند به این کیفیت و کارهایی انجام می‌دادند. ایشان رو کرد به مرحوم آقا و گفت: شما مرا در هر مسئله‌ای که امر می‌کنید من در آنجا برایم مسئله‌سهل است، اطاعتش سهل و آسان است. فقط در مسائل سیاسی شما مرا معاف بدارید و من در مسائل سیاسی، آن کارهایی را که فعلًا در پیش گرفتیم و الان مشغول هستیم آنها را انجام بدهیم. مرحوم آقا فرمودند: اتفاقاً من روی این قضیه دست گذاشته‌ام.

ولی خدا می‌داند کجای قضیه گیر دارد! حالا شما نماز را می‌خوانید، نیاز نیست ما به شما بگوییم نماز بخوان. طبعاً شراب و این چیزها را هم نمی‌خورید، نیازی نیست که انسان بیاید فرض کنید بگوید که جناب حجة الاسلام شما شراب میل نفرمایید اینکه طبعاً معنی ندارد. یا مثلًا امور قبیحه و اینها که طبعاً انجام نمی‌شود. امور مستحب هم تا حدودی رعایت می‌شود. این مسئله که صحبت می‌شود ما از این مطالب در زمان مرحوم آقا خیلی می‌دیدیم که وقتی صحبت می‌کردند دقیقاً می‌زدند به هدف، و همان چیزی که در خاطر خطور می‌کند و تعلق نفس ایجاد کرده است ایشان همان را مطرح می‌کردند. حالا بعضی‌ها می‌فهمیدند و رد می‌شدند و شتر دیدی ندیدی مسئله را برخورد می‌کردند، بعضی‌ها نه، می‌گرفتند و رِند بودند و عمل می‌کردند و به نتیجه می‌رسیدند. حالا این دیگر به خود کیفیت برخورد افراد در این مسئله برمی‌گردد.

ایشان فرمودند: اتفاقاً من روی این نکته توجه دارم. ایشان نمی‌گفتند در مسائل سیاسی دخالت بکنید یا نکنید. این یک مسئله دیگری است که بنده در طول مباحث سیاسی گذشته به نظرم آن نظر مرحوم آقا را در این مطالب به عرض دوستان و رفقا رساندم و دیگر تکرارش ضرورتی ندارد ولی به‌طورکلی منظور آقا در این مسئله این است که شاگرد، چون و چرا در مسائلی که به او مطرح می‌شود نباید داشته باشد، این است؛ انجام بده، انجام بده. نده انجام نده، ولو تمام دنیا بیایند و بگویند که وظیفه شرعی شما این است. وقتی یک نفر استاد را به عنوان استاد کامل و ولی مشرف بر مسائل بداند، دیگر حَسن و تقی و زید و خالد و بکر و اینها نباید هیچ‌گونه اثری در وجود او و در اعمال و افکار و در کیفیت بینش او داشته باشند. و ما دیدیم و تجربه کردیم و ضرر آنهایی که برخلاف دستور مرحوم آقا عمل کردند با چشم خودمان مشاهده کردیم و بیچارگی و بدبختی آنها را با وجود خودمان لمس کردیم که چطور باختند و مسئله را از دست دادند و آن درّ ثمینی را که خداوند نصیب آنها کرده بود با این مخالفت‌ها هَباءً مَنْثُوراً به باد هوا دادند! اینها مسئله است.

ولی خدا که با کسی غرض ندارد. نیا آقا جان! لذا آن آقا هم رفت! خوش آمدی! هزار تا مثل تو هم آمدند و رفتند! مسئله‌ای تغییر نکرد و ضرری متوجه ایشان نشده. ضرر متوجه کی شد؟ الان که این شخص در آن طرف قضیه است الان دارد توی سرش می‌زند ها! آن‌موقع این‌طور نبود قضیه! الان دارد می‌بیند چه کلاهی سرش رفته است. الان آقا را دارد آنجا می‌بیند البته از دور أُولئِكَ يُنادَوْنَ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ فصلت، ٤٤ از دور دارد آقا را می‌بیند وضع خودش را هم می‌بیند!

خب مسکین! این شخصی که این حرف را می‌زند به مقتضای قاعده عقلیه، تو در آنجا می‌بایستی که یک محاسبه کنی؛ شما خدمت ایشان به چه لحاظی رسیدی؟ اگر به لحاظ یک فرد متعارف رسیدی که از این‌افراد متعارف هزارها وجود دارد، اگر به لحاظ یک فرد برتر رسیدی همین عقل تو و همین فهم تو حکم می‌کند بر اینکه این برتری در همه موارد باید لحاظ بشود و اینکه چیزی از او کم نمی‌شود و با کسی حسابی ندارد، با کسی مسئله‌ای ندارد، با کسی پدرکشتگی ندارد، با کسی خرده حسابی ندارد. بفرمایید آقا، عمل بکنید، کردید. نمی‌کنید هم نکنید. بقول مرحوم آقا می‌فرمودند: مقام عزّ پروردگار را در وجود اولیاء خدا بیابید، عزیز.

ما این مسئله را احساس می‌کردیم؛ وقتی خدمت مرحوم آقای حدّاد می‌رسیدیم یا خدمت مرحوم آقا که می‌رسیدیم آن‌قدر آنها را در عزّت می‌دیدیم، آن‌قدر در مراتب بالا می‌دیدیم که واقعاً شرمنده بودیم و از خجالت آب می‌شدیم. چطور اینها می‌آیند با ما حرف می‌زنند. این کسی که اصلًا تمام دنیا را به یک مویی از بدنش معاوضه نمی‌کند؛ تمام دنیا و مافیها را! این حالتی که عرض می‌کنم حالتی بود که احساس می‌کردیم ها. حالا امروز در ضمن مسائل شاید به این مطالب اشاراتی یا مثلًا بیش از اشاراتی هم داشته باشیم برای اینکه بالاخره مطلب را در این زمینه دیگر تمام کنیم و از این فقره حضرت بگذریم.

واقعاً این مطلب را ما احساس می‌کردیم که اگر یک شخص در دنیا باشد، نه توجهی به دنیا داشته باشد، نه توجهی به این مریدها داشته باشد، نه توجهی به این اقبال و اقدام مردم داشته باشد، اگر یکی باشد آن هم پدر ماست. این را ما می‌دیدیم احساس می‌کردیم. ما همه‌جا رفتیم رفقا! به همه‌جا سر زدیم این را که می‌گویم خدمتتان این‌طور نیست که تصور بشود که حالا ما فقط چشممان باز شد فقط پدرمان را دیدیم! نه! رفتیم، سر زدیم و صحبت کردیم، هزار تا دیگران را تست کردیم، چه کردیم. الان هم که خیلی از اینها از دنیا رفتند و دیگر صحبت راجع به اینها دیگر فایده‌ای ندارد. چه نتیجه‌ای دارد؟ حالا، اینها این‌طور بودند و یا نبودند بالاخره از دنیا رفتند و خودشان می‌دانند و خدای خودشان. ما باید ببینیم تکلیف ما چیست؟

واقعاً من این مطلب را احساس می‌کردم؛ این مقام عزّتی که دارد، دنیا زیرورو بشود اصلًا و ابداً به اندازه سرسوزنی بر دامن کبریاییش ننشیند گرد، با توجه به این قضیه من می‌دیدم اینها می‌آیند با ما حرف می‌زنند، با دوستانشان صحبت می‌کنند، وقت می‌گذارند، از اوقاتشان می‌زنند، از راحتیشان می‌زنند، از اوقات فراغتشان

می‌زنند، حرف می‌زنند، چه می‌کنند و چه می‌کنند. یکی از دوستان می‌گفت من وقتی‌که می‌رفتم پیش مرحوم آقا، ایشان به من می‌گفتند: هر وقت خواستید بیایید به دیدن ما، می‌نشینیم صحبت می‌کنیم. وقتی‌که ایشان می‌آمد مشهد شاید چند جلسه مرحوم آقا می‌نشستند صحبت می‌کردند. مطالب و مسائل مختلف، حالا نمی‌دانم تصور و قضیه بر چه بود. گرچه ایشان هم در همان موقع معترف بود بر اینکه بزرگواری و لطف ایشان اقتضای همچنین مطلبی را می‌کند، نه اینکه حالا قابل، یک قابلی باشد و آن‌چنان ارزشی داشته باشد امثال ما، که اینها بیایند و از آن مقامشان تنازل کنند و بخواهند فرصت خودشان را برای یک همچنین قابل‌هایی قرار بدهند در عین حال مطلب آن‌طوری که بود مورد توجه قرار نمی‌گرفت، با مسائل سرسری برخورد می‌شد! باز ایشان توجه نمی‌کردند، اعتنا نمی‌کردند. هر وقت خواستید بیایید. در نهایت امر می‌دانید مرحوم آقا به او چه فرمودند؟ گفتند: آقای فلان! اگر شما مرا قبول نکنید فقط دیگر باید سراغ امام زمان بروید. یعنی دیگر کسی وجود ندارد این دیگر نهایت حرفی که ... الان آن شخص می‌گوید ما چه خسارتی کردیم الان که دیگر وجود ندارد. الان که دیگر این قضیه .... می‌گوید ما چه خسارتی کردیم!

حالا شما سراغ امام زمان بروید مگر دستت به دست امام زمان می‌رسد؟ برو بردار و بیاور! برو بردار و بیار امام زمان را! برو پیش امام زمان، کجا؟ امام زمان که دیگر وقتش این نیست که بیاید یک روز پیش من بنشیند و یک روز پیش شما بنشیند! امام زمان راه قرار داده، مسیر قرار داده؛ از این مسیر حرکت کنید من با شما هستم.

چندی پیش یکی از دوستان آمده بود و به من این‌طور مطرح می‌کرد که: آقا نظر من بر این است که در این زمان غیر از اینکه ما با امام زمان مستقیماً در ارتباط باشیم راه به سوی خدا وجود ندارد! گفتم: بله، بنده هم نظرم موافق است. بعد گفتم: حالا چطور می‌خواهی امام زمان را ... گفت: باید ما بیاییم امام زمان بنشیند اینجا، ما هم در کنارش بنشینیم از او سوال کنیم و او هم پاسخ بدهد. گفتم: هر وقت امام زمان را دیدی یک وقت ملاقات هم برای من بگیر از او، نیم ساعتی هم بنده کار دارم! حالا برو بگیر دیگر، برو امام زمان را پیدا کن!

گفتم: این امام زمان که این جوری بیاید بنده دو قِران قبولش ندارم، دوزار قبول ندارم. من امام زمانی را قبول دارم که قبل از اینکه فکر و خطوری به ذهن من بیاید از نفس او گذشته. این امام زمان را بنده قبول دارم. اما این امام زمان دو زاری است، این امام زمان تخیلی است، این امام زمان تصوری است. این امام زمانی است که در نفس، با آن امام زمان عشق بازی می‌کنی نه امام زمان حقیقی!

امام زمانی را بنده قبول دارم که قبل از اینکه بیایم اینجا روی این منبر بنشینم و برای رفقا و دوستان صحبت کنم و تصدیعِ وقت کنم؛ قبل از اینکه حرف بزنم، تمام مطالبی را که می‌خواهم بگویم و گفتم از اول تا آخر، او در نفسش موجود بوده، اصلش. کپی‌اش را من الان دارم برای شما می‌گویم. این را که من الان دارم

برای شما می‌گویم زیراکس آن چیزی است که در نفس امام زمان است. نه اینکه امام زمان فقط می‌داند. می‌داند چیه؟! دانستن که برای این بچه‌هاست، این بچه مکتبی‌ها می‌دانند من چه می‌خواهم بگویم. این را افرادی که ابتدای کارند می‌دانند.

بارها شده من آمدم در جلسات متعدد چه اینجا چه در جای دیگر صحبت کردم قبل از اینکه حرف بزنم یکی آمده، دو تا، سه تا، ده تا که آقا شما می‌خواهید امروز اینها را بگویید! همه را دقیقاً از اول تا آخر گفته. اینها بفرمایید! حالا اینها امام زمانند؟ نه آقا! خدا نوری بدهد، باطنی بدهد، نفسی بدهد به کسی، اطلاع پیدا می‌کند. اینکه هنر نیست.

آن امام زمان، این نیست که بداند! امام زمان ما تمام مطالب و تمام امور و تمام جریانات را در اصل، مجری است؛ یعنی به دست اوست. این امام زمان از حال شما خبر ندارد؟ حتماً امام زمان باید بیاید توی‌خانه‌تان، و در کنارش بنشینید؟ این امام زمان است؟ اینکه امام زمان نشد این شد مثل یکی از افراد دیگر. خود حضرت راه را این قسم بیان کردند. در کدام روایت از روایات ما سراغ داریم که گفتند یک فرد برای رسیدن به معرفت خدا باید امام زمانش را ظاهراً ببیند؟ کدام روایت است؟ کدام کلام از کلمات بزرگان اشاره به این مطلب دارد که راه به سوی خدا بسته است مگر اینکه انسان با ولی مطلقِ او، امام معصوم علیه السّلام، ارتباط بدنی و ظاهری داشته باشد؟!

کلامی را که مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی فرمودند که در این زمان راه بسته است و در مقفّل است اما فرق است بین اینکه انسان پشت در بایستد و در کنار در، منزل خودش را قرار بدهد تا اینکه در خیابان حرکت بکند و به راه خودش برود.[1] این کلام غلط است صحیح نیست.

امام زمان علیه السّلام غیبت و حضور ندارد. امام زمان با وجود تک‌تک ما الان در این مجلس حضور دارد، در کنار تک‌تک شما امام زمان الان حضور دارد، این امام زمان واقعی است. اولیاء خدا و عرفای الهی نسبت به مقام ولایت کبری این نظریه را دارند؛ یک روز یادم است در خدمت مرحوم آقای حدّاد نشسته بودم یک شخصی از ایشان تقاضای ملاقات امام زمان را کرده بود. بنده هم آنجا نشسته بودم گوش می‌دادم ایشان رو کردند به او و فرمودند: اگر می‌خواهی به ملاقات حضرت برسی دستور این است: بیست روز به این مسئله عمل بکن روز بیست‌ویکم و یا در همان اوقات خدمت حضرت همین ظاهری! خدمت حضرت می‌رسی. ولی بعد این مطلب را فرمودند: شما دنبال امام زمانی بگرد که الان با خودت است همین الان با خودت است، ولی تو از او مهجوری! آن مهجور نیست. دنبال امام زمانی بگرد که آن امام زمان در قلبت باشد.

---

[1] جهت اطلاع پیرامون این مطلب به نشان از بی‌نشان‌ها، ج ۱، ص ۱۴۰ مراجعه شود.

حالا آمدی امام زمان را هم دیدی و به این مسائل هم عمل کردی. الان فرض می‌کنیم که یکی از افراد این مجلس امام علیه السّلام است چه نفعی برای من دارد؟ یکی از این افراد این مجلس حضرت بقیة اللّه ارواحنا فداه است، چه نفعی دارد؟ یکی از افراد است دیگر، این همه مؤمنین در اینجا نشستند یکی از آنها حالا فرض کنید امام زمان باشد. تا وقتی معرفت من به آن حضرت همین معرفت ظاهری و معرفت شناسنامه‌ای است دیگر چه تأثیری دارد؟ چه در خدمت حضرت باشم یا نباشم؟ جمال حضرت را ببینیم. بسیار خب، چه حضرت را ببینم چه عکسش را ببینم چه تفاوتی برای من دارد؟ لذا فرمودند بهتر است شما به جای این دستور دنبال این باشید که امام زمان را در قلب خودت پیدا کنی. این مطلب مطلب عرفاست، این مطلب مطلب اولیاست.

لذا ما در تمام مدت عمر یک بار نه از مرحوم والد نه از اساتید والد، نشنیدیم راجع به دیدن ظاهری امام زمان در مجلسشان صحبت داشته باشند. امام زمان این روز ظهور می‌کند، ما نشنیدیم. فردا ظهور می‌کند در سنه هزار و چهارصد و شانزده هجری قمری ظهور می‌کند که نشد! الان هزار چهارصد و بیست و چهار، هشت سال گذشته حضرت تأخیر کرده است! ندیدیم. فلانی این حرف را زده ما ندیدیم. برای رسیدن به امام زمان این کار را باید کرد ندیدیم. ابدا ندیدیم.

درحالی‌که خود ایشان می‌فرمودند: نسبت ولی خدا با امام زمان مانند نسبت پدر خانواده است که در خود منزل، افراد خانواده را می‌پاید. این نسبت است. حالا متوجه شدید؟! این شخصی که خودش در یک همچنین مقامی است افرادش را به این مقام دعوت می‌کند. این است مطلب.

همین دیروز یکی از دوستان می‌گفت من این مطلب را از مرحوم آقا هم شنیده بودم از افرادی بود که خدمت مرحوم آقا زیاد رسید. یک روز راجع به این مسئله شیخیه که می‌گفتند راه وصول به پروردگار فقط برای ائمّه علیهم السّلام ممکن است و افراد عادی نمی‌توانند به این مطالب دسترسی پیدا کنند و انسان هم نمی‌تواند به مقام امام دسترسی پیدا کند. مقام امام یک مقام مافوق بشری است و بشر به هر مرتبه‌ای که برسد از نقطه نظر معرفت، محدود است و محدودیتِ سِعی و ظرفیتی دارد، لذا نمی‌تواند به ولایت امام علیه السّلام وارد بشود و به آن حریم آشنا بشود و اطلاع پیدا کند. این نظر شیخیه و اینهاست.

مرحوم آقا در ردّ این مطلب و همین‌طور افرادی که در این زمینه فعلًا حتی بحث‌هایی دارند و مجالسی دارند می‌فرمودند: آقا! امیرالمؤمنین علیه السّلام نیامده است که ما را به دنبال خود داشته باشد بدون اینکه در آن مرتبه‌ای که خودش هست. آن دیگر امیرالمؤمنین نیست. ایشان می‌فرمودند: امیرالمؤمنین آمده است ما را همان جایی ببرد که خودش هست و در هر مرتبه‌ای ما را قرار بدهد که خودش در آن مرتبه وجود دارد.

ببینید چه حرفی است. اصلًا باور کردنی نیست! این امیرالمؤمنین است با آن ید و بیضاء این صاحب مقام ولایت مطلقه این کذا، این کذا. این مطالبی را که شنیدیم بعضی از آنها را تازه و بسیاری از آن مطالب ...

آقا این مطالبی که در زیارت جامعه کبیره است این مطالب را بسیاری از بزرگان نفهمیدند و در زیارت جامعه تشکیک کردند.! گفتند اینها اختصاص به پروردگار دارد. ببینید، کوته‌فکری و تنگ‌نظری و عدم درک واقعیت به چه مرتبه است که امام علیه السّلام نمی‌تواند خودش را برای اینها بیان کند، تازه بعضی از خودش را.

خدمت امام هادی علیه السّلام می‌رسد و عرض می‌کند که: یابن رسول اللَه یک دعایی به من تعلیم کنید که در همه اماکن مشرفه از ائمه معصومین این دعا را بخوانم. حضرت هادی علیه السّلام این زیارت جامعه کبیره را به او تعلیم می‌کنند.

در میان ائمّه امام هادی علیه السّلام در زیارات و اینها از بقیه ائمّه اتفاقاً بیشتر مطلب دارند. یعنی در معرفی مقام امامت، امام هادی از سایر ائمّه از این نقطه نظر بیشتر مطلب دارند تا بقیه ائمّه. بیشترِ زیارت‌هایی که ما راجع به ائمّه علیهم السّلام داریم از حضرت هادی علیه السّلام روایت شده است و قرائنی هم در این‌مسئله هست. حتی آنهایی هم که سند ندارد در خود مضامین یک نحوه‌ای دلالت دارد که از حضرت هادی است. آن وقت این زیارت جامعه را افراد قبول ندارند. می‌گویند این غلو است در مقام امام. چرا غلو است؟ چون معرفت همین است اینها خیال می‌کنند امام علیه السّلام یک آدم ظاهری است که در بعضی از اوقات که خدا بخواهد اطلاعی بر پشت دیوار پیدا می‌کند. آقا یک جوکی هندی بیش از این اطلاع دارد، یک مرتاض هندی بیش از این کار انجام می‌دهد. این‌قدر ما باید نفهم باشیم تا مقام امام را به اندازه یک مرتاض هندی هم قبول نکنیم. خیلی عجیب است واقعاً! خیلی عجیب است! امام علیه السّلام مسئله ولایت او به این کیفیت است.

مرحوم آقا می‌فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده است که ما را در همان مرتبه‌ای که خودش قرار دارد قرار بدهد. البته وسعت و سعه ظرفیت یک مطلب دیگری است. در آن مرتبه خود قرارگرفتن یک مطلب دیگری است. مثل اینکه افراد از نقطه نظر اکل و تناول طعام دارای سعه‌های مختلفی هستند؛ بچه این مقدار بیشتر نمی‌تواند غذا بخورد. افراد بزرگ بیشتر و همین‌طور هر شخصی. ولی غذایی که داده می‌شود به همه افراد یک غذاست. حالا یکی ظرفیت بیشتری دارد بیشتر از آن می‌تواند استفاده کند یک کسی کمتر، نه اینکه غذا متفاوت باشد این‌طور نیست.

ایشان می‌فرمودند: امام علیه السّلام ما را به همان مرتبه‌ای می‌برد و از همان نعمتی می‌چشاند که خودش او را چشیده است. منتها امام بیشتر می‌چشد افراد دیگر کمتر می‌چشند. یک مسئله‌ای است که در خود امام با پیغمبر هم تفاوت می‌کند. سعه ظرفیت پیغمبر بیشتر از ائمّه است بیشتر از امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین سعه و ظرفیتشان بیشتر از ابناء خودشان است. هرکدام از ائمّه دارای سعه‌های مختلفی از این نقطه نظر هستند و دو امام یک سعه را ندارد. حتی خود ائمّه دارای اختلاف از این نقطه نظر هستند ولی همه اینها در مرتبه

ولایتند. یعنی کل عالم وجود از نفس امام علیه السّلام تراوش می‌کند، بقاء و هستی.

می‌دانید می‌خواهم چه عرض کنم؟ رسیدید به مطلبی که می‌خواهم عرض کنم یا نه؟ یک وقتی شما یک وسیله‌ای را می‌سازید فرض کنید یک ماشینی را کارخانه می‌سازد و بعد برای نگهداری آن یک راننده‌ای را تعیین می‌کند که به این ماشین برسد و آن را حرکت بدهد. یک وقت مسئله این است. ما می‌گوییم امام زمان علیه‌السّلام گرداننده عالم است؛ یعنی خدای متعال این عالم را خلق کرده، کرات، آسمان‌ها، زمین، کهکشان‌ها، عالم ماده، عوالم ملکوت، هر مقدار که حالا ما راجع به این قضیه بالا برویم بالاخره این عوالم خلق شدند، یک مدیر برای خلق همه اینها گذاشته است. اسمش هم امام زمان است. یک وقت ما این‌طور نظریه داریم، این را هم حتی به این اندازه هم خیلی‌ها قبول ندارند! یعنی خیلی‌ها این مطلب را قبول ندارند!

یک وقت نه، این امام زمان را ما قبول نداریم. امام زمانی را قبول داریم که تمام آنچه که در عالم وجود است به وجود امام زمان قائم است. این امام، امام زمان است. یعنی از عوالم ملکوت و عوالم ملک، عوالم دنیا، تمام اینها حکم مخلوق امام را دارد. امام علیه السّلام در هر لحظه‌ای این عوالم را خلق می‌کند. الان امام زمان‌مرا خلق کرده این خلق را هی استمرار می‌دهد. شما را خلق کرده و استمرار می‌دهد. یک لحظه دست از این خلقش بردارد ما عدم هستیم. این را می‌گویند ولایت، ولایت مطلقه.

حالا این امام زمان از ما غافل است؟ این امام زمان ما را یادش رفته است؟ ما باید برای رسیدن به خدا امام زمان را بیاوریم توی خانه‌مان، از او دستور بگیریم؟ اگر این است این یک راه دیگری است ما نمی‌دانیم! ما بلد نیستیم. آنچه را که به ما یاد دادند و به مقتضای ادلّه و براهین بر آن مسئله پافشاری شده امام زمانی است که تمام وجود ما در اختیار اوست همان‌طوری که الان شما کف دست خودتان را می‌بینید. این جوری است قضیه.

خدای متعال برای تمام اعمال و کردار ما میزان قرار داده است. این میزان عبارت است از متابعت از حق. بعضی از این مطالب را عقل و ذهن ما درک می‌کند به دنبال آن می‌رود. بعضی از این مسائل را درک نمی‌کند و نیاز به استاد و راهنما دارد، میزان می‌شود راهنما و آن مبانی و از آن دستوراتی که در آنجا هست.

شما هرچه عقل داشته باشید عقل همه دنیا را الان یک جا بدهند به یکی از شما، تمام عقل دنیا، هر شخص در هرجا به هر میزان از فکر، استعداد، قوت، حدّت، ذُکاء، ذهن هرچه دارد جمع کنند همه مردم عقلشان را بدهند به یک نفر بقیه بشوند دیوانه حالا [عقلشان را] نداده‌اند دیوانه‌اند. حالا می‌بینید دیگر دنیا چه خبر است! همه را بیاورند بدهند به یک نفر، بعد از اینکه دادند آیا آن شخص می‌تواند ببیند پشت دیوار چه هست؟ نه. می‌تواند ببیند؟ آیا با آن عقلش می‌تواند پشت این دیوار را ببیند؟ الان پشت این دیوار ما که نمی‌توانیم ببینیم. این دیوار الان گچ است و آهن و این چیزهاست؛ پشت این دیوار، الان کسی می‌تواند با این

عقلش ببیند چیست؟ نه. چرا؟ چون عقل که تشخیص نمی‌دهد، پشت دیوار چیست. دیوار یک وسیله مادی است. برای دیدن این دیوار یا شما باید از این منزل بروید بیرون، با چشمتان ببینید پشت دیوار چیست. یا یک دستگاه مادی، فیزیکی درست کنید که او بتواند، حالا با اشعه یا هرچه، این پشت دیوار را برای شما مشخص کند. عقل نمی‌تواند ولو عقل همه دنیا جمع بشوند نمی‌تواند تشخیص بدهد. این احتیاج به چی دارد؟ احتیاج به میزان دارد، میزان در اینجا عقل نیست میزان در اینجا بَصَر است. میزان در اینجا رؤیت است.

همان‌طوری که در مسائل مادی موازین ما با مسائل معنوی تفاوت می‌کند، در مسائل معنوی مصالح ما و مفاسد ما، منافع ما و مضار ما، ما نمی‌توانیم با این عقل خود آن مصالح را تشخیص بدهیم. امروز یک کاری می‌کنیم فردا می‌گوییم ای داد اشتباه بود. امروز یک عملی را انجام نمی‌دهیم فردا می‌گوییم چرا ما انجام ندادیم. امروز دست به یک اقدامی می‌زنیم فردا متوجه می‌شویم این قضیه است.

خدای متعال برای این مطلب میزان قرار داده است آن میزان را باید جستجو کنیم کجاست؟ آن میزان را باید پیدا بکنیم. در تمام مسائل این میزان وجود دارد. مسائل شخصی و مسائل اجتماعی این میزان وجود دارد. این بنا، بنای اسلام است؛ چون بنای اسلام فقط بر صرف اداره اجتماع نیست، بنای اسلام فقط بر صرف‌دموکراسی که امروزه می‌گویند نیست. دموکراسی در بنای اسلام یکی از شعب احکام اسلامی است. بله، آن دموکراسی واقعی نه آنچه را که مطرح است آن دموکراسی و عدالت اجتماعی واقعی چیزی جز احکام اسلام نیست. عدالتی که هیچ فرد از افراد جامعه نتواند ضرری به هم‌نوع خود در هیچ مرتبه از مراتب کمالی برساند توجه کنید به این قید در هیچ مرتبه از مراتب کمالی نتواند ضرر برساند و خود او برای رسیدن به مراتب کمالی هیچ مانعی در سر راه خود مشاهده نکند، این عدالت، می‌شود همین میزان، این دموکراسی اسلامی است. راجع به این قضیه هم که قبلًا خیلی مفصل بحث شد. حالا این مسئله در تحت اشراف و نظارت دستورات الهی تحقق پیدا می‌کند.

بنابراین تدبیرِ در مسائل، ضروری‌ترین مسئله‌ای است که در اسلام به آن تأکید شده. حالا چطور امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: **ولا یدَبِّرُ العبد لنفسه تدبیراً**؛ مرد تدبیری را در امور خودش انجام ندهد. چطور ممکن یك همچنین قضیه‌ای باشد؟ راجع به این مسئله صحبت شد و حالا ما این کلام امام صادق علیه السّلام را دیگر در امروز می‌خواهیم جمع کنیم.

شکّی نیست در تمام مطالب همان‌طوری که نظام عالم تکوین براساس تدبیر است و همین‌طور نظام عالم تشریع براساس تدبیر و تنظیم است که آیه شریفه می‌فرماید وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً النساء، ۸۲ که اگر این کتاب الهی غیر از جانب پروردگار نازل می‌شد در آن اختلاف می‌دیدند. یک شخصی که می‌خواهد یک چیزی را بنویسد و هزاران دستور و مطالب و قصص و حکایات و پند و اندرز و

رهنمود در او بیاورد، قطعاً این مطالب با همدیگر تعارض پیدا می‌کنند. آن‌وقت در کتاب الهی شما یک مورد تعارض مشاهده نمی‌کنید. همین‌طور در کل عالم تکوین که لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللهَ لَفَسَدَتا الانبیاء، ۲۲ که تضارب در اوامر و نواهی آلِهه، موجب تضارب در عالم معلولات و بالنتیجه فساد در عالم هست. این قضیه آیا می‌شود که در عالم تشریع وجود نداشته باشد؟

پس بنابراین در تمام احکام تشریعی ما این مسئله تدبیر و تنظیم در امور به نهایت درجه دقت، باید وجود داشته باشد. و بهترین فرد به قول مرحوم والد ما و همین‌طور بقیه عرفا مثل مرحوم قاضی که از ایشان هم شنیدند آن شخصی است که بتواند امور خود را بهتر تنظیم کند، بتواند از امور خود و از اوقات خود بهتر استفاده کند، این فرد، فرد موفّقی خواهد بود.

افرادی که وقت خود را به بطالت می‌گذرانند، افرادی که وقت خود را به مسائل لهو و لعب می‌گذرانند، افرادی که فرصت‌های خود را از دست می‌دهند، این مسئله در نفس آنها مؤثّر خواهد شد و آنها راه به مطلوب نخواهند برد. این مطلب و روش و دَیدَن بزرگان و اولیاء دین است.

روی این جهت، این کلام امام صادق چه مسئله‌ای پیدا می‌کند؟ عبد در مقام عبودیت باید ببینیم چه حالتی دارد؟ یک عبد وقتی‌که امام علیه السّلام می‌فرمایند مقام عبودیت این است، مقام بندگی این است؛ این عبد در هر قدمی که می‌خواهد بردارد و در هر اقدامی که می‌خواهد بکند طبعاً نمی‌تواند از دایره عبودیت‌خارج بشود. انسان می‌خواهد برود مغازه را باز کند، می‌خواهد برود دفتر را باز کند، از منزل می‌آید بیرون و می‌خواهد برود به کار خودش، به اداره خودش، به مطب خودش، به مکتب خودش، به حجره خودش، به دفتر خودش، به مدرسه خودش، می‌خواهد حرکت بکند، چه نیتی در دل دارد؟ افراد عادی نیتشان این است ما می‌رویم این کار را انجام می‌دهیم این مقدار استفاده کنیم این مقدار بهره ببریم، این مقدار اندوخته پیدا کنیم. حالا آن افرادی که در طلب تحصیل هستند: می‌رویم درس بخوانیم در آینده این‌طور بشویم، این مقام را پیدا کنیم به این مسائل برسیم، به این منافع برسیم. آنچه محرّکِ ابتدایی برای انسان است در خروج از منزل و رفتن به دنبال اشتغالات شخصی، عبارت است از همین نیت‌هایی که طبعاً در درون افراد می‌گذرد.

تابه‌حال هیچ‌وقت شده که انسان از منزل خود که خارج می‌شود نیتش این باشد الان خدا به من گفته این کار را انجام بده من می‌روم این کار را انجام می‌دهم از فردای خودم خبر ندارم. هیچ‌وقت شده این تفکر در ما باشد: من امروز می‌روم به مطب و برای ادای تکلیف و برای دستور پروردگار نسبت به مداوای مرضا مطب را باز می‌کنم! من امروز می‌روم به مدرسه و چون خدا بر من تکلیف کرده است که درس بخوانم امروز می‌روم درس بخوانم! من امروز می‌روم به دفتر به مغازه و به حجره چون خداوند مرا مکلّف کرده است بر اینکه شاغل باشم. می‌روم و به این شغلم می‌پردازم. حالا سود می‌کنم یا سود نمی‌کنم آن یک مطلب دیگری است. یعنی

اگر قبل از اینکه این در را باز کند و از منزل خارج بشود هاتف غیبی در گوش او ندا کند آقا امروز شما استفاده نمی‌کنید آیا باز از منزل خارج می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر خارج شد، عبد است. اگر خارج نشد نه، حالا که استفاده نمی‌کنیم بلند بشویم برویم در منزل بهتر بگذرانیم. راحت باشیم خوش باشیم چرا برویم زحمت بکشیم؟ چرا برویم با مردم سروکله بزنیم؟ اگر برگشت عبد نیست.

امام علیه السّلام این را می‌خواهند بفرمایند که انسان در مقام عمل و در مقام اشتغال باید فقط نیتش تکلیف باشد. و این آسان نیست ها! خیلی‌ها می‌گویند، خیلی‌ها گفتند و خیلی‌ها در این قضیه مطرح کردند که: باید ما به تکلیف برسیم و به مسائل دیگر کار نداریم. اما وقتی‌که تکلیف تغییر پیدا کرد همه ما متوجه خواهیم شد که چه مسائلی به وجود خواهد آمد. آسمان را می‌خواهیم به زمین بکوبیم، ها چطور شد؟! آن فقط امیرالمؤمنین بود که آمد ماه‌ها برای مردم صحبت کرد و مردم را حرکت داد به شام، وقتی‌که جریان به مسئله حکمیت رسید و عملًا به شکست امیرالمؤمنین انجامید، صاف برگشت کوفه سرجایش، و دوباره شروع کرد همان مسائل را انجام داد. او بود. آن امام حسن علیه السّلام بود که با آن مقام امامت خودش ... البته این را که خدمتتان می‌گویم من نمی‌گویم باید ما در این مقام تسلیم و در مقام عبودیت مانند امیرالمؤمنین مانند امام حسن بشویم! ان‌شاءاللَه با لطف و عنایت ائمّه و صاحب مقام ولایت و نظر پروردگار به آنجا خواهیم رسید و عنایت امام علیه‌السّلام دست ما را خواهد گرفت. ولی حالا فعلًا، یک قدم را که می‌توانیم برداریم یک مقدار را که می‌توانیم حرکت کنیم. آن مقام تسلیم امیرالمؤمنین را مگر ما در خواب ببینیم اما به مقدار خود و به آن‌کیفیت و ظرفیت و سعه خود اقدام کنیم، همین‌طور ننشینیم، به وضع خودمان حرکتی بدهیم، به موقعیت خودمان حرکت بدهیم. مقام عبودیت یعنی این.

یک مثال می‌زنم از زندگانی مرحوم آقا؛ چون می‌دانم رفقا بیشتر تو این مسائل هستند که ما از مرحوم آقا بگوییم. گاهی اوقات به ما اعتراضاتی می‌شود که شما در صحبت گاهی اوقات مطلب را کِش می‌دهید و ما از والدتان، از بزرگان و اینها هم می‌خواهیم مطالبی بشنویم. من یک قضیه از زندگانی مرحوم آقا نقل می‌کنم تا این کلام امام صادق برای دوستان تجسّم عینی پیدا بکند.

وقتی‌که مرحوم پدر ما می‌خواستند برای نجف حرکت کنند وقتی‌که اثاثیه را داشتند می‌پیچیدند بعضی از آشنایان می‌گفتند آسید محمدحسین این‌طور دارد اثاثیه را می‌پیچید کأنّ دیگر قصد ندارد به ایران برگردد، به این کیفیت. مرحوم والد گفتند که: مگر بنا بود من دیگر به ایران برگردم؟ البته در این مسئله خود آن علاقه شدید و عجیب ایشان به نجف اشرف بود که از همان جوانی قصد داشتند که اقامت خودشان را در نجف انجام بدهند. ما هم خیلی علاقه داریم ان‌شاءاللَه امیدواریم خداوند عنایت کند قسمت همه رفقا کند که به زیارت امیرالمؤمنین علیه السّلام برسند و با این مسائلی که به وجود آمده ان‌شاءاللَه ختم به خیر بشود و دیگر از این

زیارت‌های یک هفته‌ای و یک روز نجف و ... نه، برویم نجف و یک اربعین نجف بمانیم و یک اربعین کربلا بمانیم این‌طوری. هرکه هم دلش می‌خواهد آنجا بماند و دیگر برنگردد. امیرالمؤمنین هیچ بخیل نیست و مقدم زائرین خودش را هم خیلی گرامی و محترم می‌شمارد درصورتی‌که البته با تکلیف و با آن مصلحت منطبق باشد ها! این اگر را بگذاریم. چون گاهگاهی ما از این حرف‌ها می‌زنیم بعضی از رفقا ناراحت می‌شوند. ما یک اگری آخر می‌گذاریم، می‌گویند خب الحمدالله، دیگر شما به عنوان مطلق بیان نکردید. علی‌کل‌حال، ما هم خیلی دلمان می‌خواهد که خداوند قسمت کند و وطن و سکنای ما را در همان ارض مقدس و ملائک پاسبان مقام ولوی و علوی قرار بدهد ان‌شاءالله. علی‌کل‌حال امیدواریم که این اوضاع و این مسائلی که به وجود آمده اینها تمام به نفع اسلام و به نفع تشیع و به نفع دوستان و محبّان اهل بیت علیهم السّلام ختم پیدا کند.

ایشان می‌گفتند که من این جواب را دادم. و طرف دیگر اینکه به واسطه مسائلی که بعد از فوت مرحوم والدشان اتفاق افتاده بود دیگر قصد اقامت در ایران را نداشتند و آن پرونده هم که بسیار پرونده سیاهی بود و به قول خودشان می‌گفتند: ما دیگر آن پرونده را بستیم و دیگر باز نمی‌کنیم. لهذا دیگر اصلًا هجرت کردند برای نجف و به قول خودشان می‌فرمودند که: اگر من یک وقت، یک خبری، شخصی، حتی خواب آمدن به ایران را اگر ما می‌دیدیم تا یک هفته مضطرب بودیم.[1] به این نحو تعلّق عجیب به آن ارض و به آن سرزمین و به آن عتبه پیدا کرده بودند. تا اینکه بالاخره بعد از گذشت هفت سال، به دستور مستقیم استادشان مرحوم آقای حدّاد مراجعت می‌کنند به ایران و مشغول به اداره مسجد می‌شوند و در این اداره مسجد خدا می‌داند نمی‌دانم من روزی برای رفقا این مطالب را گفته بودم یا نه با چه مشکلاتی دست به گریبان می‌شوند؛ هم نسبت به اداره مسجد، هم نسبت به تنظیف مسجد، هم نسبت به امور تبلیغی مسجد. مخالفت‌هایی که می‌شود، کارشکنی‌هایی که برای ایشان متصدیان مسجد می‌کنند و سنگ اندازی‌هایی که می‌کنند برای ایشان. یک وقت ایشان داشتند برای یکی از آشنایان مطرح می‌کردند که: من در ارتباط با این مسجد مسائلی دارم که غیر از خدا کسی نمی‌داند و تابه‌حال به کسی نگفتم.

مشقاتی که ایشان در این رفتن به مسجد تحمّل می‌کردند؛ بارها می‌شد ایشان پول تو جیبی نداشتند که کرایه تاکسی بدهند، و از منزل ما که تقریباً آن منزل قدیم که خیابان آهنگ طهران است از آنجا تا مسجد قائم که خیابان سعدی شمالی است شاید قریب یک فرسخ شاید پنج کیلومتر این مقدار فاصله باشد در زمستانی که یک متر برف بود، ظهر پیاده می‌رفتند مسجد و برمی‌گشتند و شب پیاده می‌رفتند در آن برف‌ها و برمی‌گشتند و خاطراتی در طول این مسیر نقل می‌کردند. بعد به واسطه رماتیسمی که داشتند شب تا صبح آن موقع کرسی بود

---

[1] روح مجرد، ص ۳۹.

در آن موقع کرسی از ذغال و از این خاکِ ذغال بود بعد تبدیل به وسایل برقی شد حالا هم گاز آمده و کرسی دیگر نیست. ولی خیلی خوب است من هم خیلی دوست دارم کرسی را، برای تنبلی خیلی خوبه انسان برود دیگر در نمی‌آید! ایشان شب تا صبح از شدّتِ درد، پایشان را می‌گفتند: من می‌گذاشتم روی منقل که این یک قدری التیام پیدا کند، فردا دوباره این قضیه تکرار می‌شد.

به این نحو ایشان مسجد می‌رفتند و خون‌دل هایی که خورده بودند راجع به عمران این مسجد، راجع به تبلیغات این مسجد، راجع به مسائل، مخالفت‌هایی که می‌کردند. واعظ دعوت می‌کردند متصدّیان مخالفت می‌کردند، پول نمی‌دادند، کم می‌دادند. گدابازی در می‌آوردند. خدا می‌داند چه خون‌دلی به دل این پدر ما کردند. واعظ از خودشان دعوت می‌کردند واعظ فاسد دعوت می‌کردند بدون اجازه پدر ما، آن‌وقت وقتی‌که ایشان از مجلس بلند می‌شد و می‌آمد بیرون، تازه اعتراض می‌کردند چرا جلوی واعظ ما ننشستی؟! واعظ معلوم‌الحال دعوت می‌کردند. با این وضع ایشان که البته مقداری از اینها را من الان گفتم، ایشان نگفتند، در آن کتابی که نقل کردند مقداریش را ایشان فرمودند با این وضع ایشان این مسجد را بیست و یکی دو سال گرداندند.

شب‌های سه‌شنبه تفسیر می‌گفتند، روزهای جمعه جلسه داشتند، هر شب تفسیر بود، در شب‌های سه‌شنبه یک جلسه‌ای بود و مسائل اخلاقی احادیث معراج را مطرح می‌کردند و متأسفانه مع‌الأسف که خیلی موجب تأسف ماست اینکه در آن‌موقع این مطالب و صحبت‌های ایشان ضبط نشد. البته برخی از آنها را خود ایشان در کتاب‌های خودشان مسوّدتاً نوشته‌اند به عنوان نمونه اما حالا تا کی آنها به دست ما برسد خدا می‌داند. علی‌کل‌حال این نحوه ایشان بود. یعنی وقتی‌که ایشان این مسجد را می‌گرداندند و اداره می‌کردند، سایر افراد را گمان بر این بود که این مسجد انگار مانند ارث و مایملک شخصی یک شخصی است که دارد این‌گونه از آن محافظت می‌کند، همان‌طوری که در سایر جاها هم همین‌طور است. به این نحو و به این کیفیت ایشان این مسجد را اداره می‌کردند.

من یک روز از ایشان سؤال کردم که: آقا شما این مدتی که در طهران بودید از وضعیت خودتان در طهران با وجود این مطالبی که پیش می‌آمد راضی بودید یا نه؟ در تمام امور مسجد ایشان می‌بایست دخالت کنند؛ در فرش‌هایی که انداخته می‌شود، در کیفیت تنظیف و شستن فرش‌ها که باید هر چند مدتی اینها تنظیف بشود، در کیفیت مسائل مربوط به وضوخانه و امثال‌ذلک که یک مرتبه دیگر اصلًا به‌طورکلی جریان به یک نحوی شد که دیگر یک قدری آن متصدّیان به خود آمدند و آن وضع وضوخانه و این دستشویی‌ها را تغییر دادند و تجدید بنا کردند بعد این‌طرف و آن‌طرف می‌گفتند که دستشویی مثل مسجد قائم باید باشد. راجع به کیفیت خدمه، راجع به کیفیت نظافت، راجع به نحوه اداره امور، راجع به نحوه پذیرایی، می‌گفتند که باید پذیرایی منظم باشد محترم باشد، افرادی که در مسجد شرکت می‌کنند اینها همه محترم هستند و نباید مثل

این‌طور از این نعلبکی‌هایی که مرسوم است در هیئات و اینها پنجاه تا صد تا نعلبکی روی همدیگر می‌چینند و یک طرف نعلبکی و یک طرف استکان آن یکی هم قند می‌آورد این طور می‌گردانند و این‌طور صحیح نیست افراد محترم هستند. شما در منزل خودتان هم این‌طوری پذیرایی می‌کنید از آنهایی که می‌آیند؟ باید همه سینی داشته باشد از این سینی‌های کوچک برای هر استکان و نعلبکی تهیه کرده بودند که آن نعلبکی و مقدار قند جداگانه در آن سینی و در آنجا گذاشته بشود و سینی‌های بزرگ که جلوی هر شخصی محترم یکی از آنها باشد.

ببینید، شخص وقتی روی میزان حرکت می‌کند تمام کارش هم روی میزان است. چایی دادنش هم روی حساب و میزان است. با افراد دیدید در هیئات چطور برخورد می‌کنند؟ اینها آمدند دیگر چایشان را بدهیم. یا موقع غذا دادن یکی یکدانه ظرف برمی‌دارند به هرکه می‌دهند که آقا همانجا! نه! در روز تاسوعا و عاشورا که از مسجد هیئت می‌رفت و دسته سینه‌زنی می‌رفت و برمی‌گشتند، ایشان می‌گفتند باید سفره بیندازید همه سر سفره بنشینند. خدا می‌داند چه مسائلی را ایشان متحمّل شدند که واقعاً عجیب است.

یک سال به یاد دارم به‌واسطه اختلافی که پیدا شده بود ایشان در روز تاسوعا و عاشورا در ظهر شرکت نکردند البته گاهی از اوقات می‌نشستند از ایشان درخواست می‌کردند برای پذیرایی می‌نشستند و اغلب ما به منزل می‌آمدیم. یک‌سال یک مسئله اختلاف پیش آمده بود این متصدّیان مسجد غذا وقتی‌که درست کرده بودند، در طبقه بالا زن‌ها آمده بودند، بچه‌ها آمده بودند، اینها در آن طبقه بالا به عزاداری نگاه می‌کردند. از دو ساعت قبل آمده بودند و بچه‌ها همین‌طور بالا بودند؛ بچه‌های شیرخوار و کوچک و بچه‌های چهارساله دخترهای دو سه ساله، آن بالا جمعیتی بود در آن طبقه بالا که مشرف بر محیط مسجد بود. نمی‌دانم مسجد قائم را دیدید یا نه؟ آن اطراف یک سقفی است که خانم‌ها در آنجا قرار دارند و محیط پایین محیط مردانه است. در روز عاشورا این بی‌انصاف‌ها آمده بودند می‌دانید چه کار کرده بودند؟ غذایی را که درست کرده بودند آمدند به این افرادِ هیئت و دسته خودشان سینه‌زنی دادند و یک ظرف غذا برای بالا برای این زن‌ها، بچه‌ها، دخترهای کوچک که داشتند پایین را نگاه می‌کردند و غذا می‌خوردند ندادند، و بعد تتمه غذا را برداشتند بردند به یک هیئت دیگر که با همدیگر تبانی کرده بودند برای همین رسم و رسومات و زد و بست‌ها و این چیزهایی که دارند، تتمه غذا را که دو برابر آن مقداری بود که طبقه بالا بودند به آن هیئت دادند!

وقتی پدر ما این را شنیدند تا ده روز تب کردند. این مسائل را ما داشتیم و پدر ما داشتند. وقتی‌که آمدند به ایشان گفتند: آقا جریان امروز این‌طور بوده تا ده روز ایشان تب کرده بودند و دیگر مسجد را ترک کرده بودند تا اینکه بالاخره رفته بودند. این عزاداری امام حسین است؟ این است؟ این عزاداری یزید است نه امام حسین! این عزاداری مال شمر است، مال یزید است، مال عمر است. آن‌وقت من از ایشان این سؤال را کردم: این نحوه‌ای که شما به این دقت و به این مراقبت که دارید انجام می‌دهید، آیا این با رضایت خودتان بود در

طهران، با میل خودتان بود؟ ایشان فرمودند: فلانی من در تمام این مدت بیست و دو سالی که در طهران بودم یک ساعت را به اختیار خودم نبودم. یک ساعت را به اختیار خودم نبودم.

این طهرانی که همه برای آن جان می‌دهند! از همه شهرستان‌ها می‌آیند طهران ها! درحالی‌که افراد دیگر و مسائل دیگر و جریانات دیگر هم بودند و ما هم می‌دیدیم. چند مرتبه ایشان می‌فرمودند: در طول اقامتم در طهران هی از استادم اجازه خواستم که ما را معاف کنید بابا نخواستیم! ما برگردیم به همان نجفِ خودمان. هی گفتند: بمان، بمان، بمان. بمان، به صلاح است. عبارت ایشان این بود یک روز استادم به من فرمودند: آسید محمدحسین می‌خواهی آن وعده الهی در دنیا تحقق پیدا بکند یا نه؟ اگر می‌خواهی تحقق پیدا کند بمان در طهران و صبر کن.

آن وعده الهی چیست؟ ظهور حضرت است دیگر، می‌خواهی تحقق پیدا کند یا نه؟ ماندند و بعد می‌گفتند که تمام این مدتی را که من در طهران بودم در نیتم این بود یا به نجف برگردم و یا به مشهد؛ یا پیش این علی یا پیش آن علی. خداوند این علی را نصیب ما کرد و الحمدلله شاکر هستیم که رفتیم و آمدیم. و در عتبه امام رضا علیه السّلام بار خودشان را انداختند و مورد عنایت و لطف حضرت هم واقع شدند.

حالا جمع بین این دو مسئله، جمع بین این دو قضیه که: چطور انسان به این نحو استحکامِ در امور داشته باشد، اتقانِ در امر داشته باشد که حتی به زیردستی پذیرایی افرادی که در مسجد می‌آیند نظر داشته باشد، از آن‌طرف یک ثانیه نمی‌خواهد در این مسجد حضور داشته باشد. این آن کلام امام صادق است؛ یعنی در مقام عبودیت انسان باید وظیفه خود را به نحو احسن انجام بدهد در مقام عبودیت. الان شما موظف هستید این مسجد را اداره کنید، اداره این محل ایمانی و اعتقادی به شما سپرده شده، این مکان عبادی اختیارش به شما سپرده شده، و شما باید این را اداره کنید. نباید بگویید من نمی‌خواهم در اینجا باشم نباید بگویید من که میل ندارم، حالا که میل ندارم. اینها اثر می‌گذارد در کیفیت کار انسان دیگر، آن نتیجه کار را خیلی پایین می‌آورد، آن راندمان کار را خیلی تنازل می‌دهد. یک کسی نسبت به یک کاری عشق و علاقه داشته باشد یا نداشته باشد بلکه تنفر هم داشته باشد تفاوت نمی‌کند؟ ایشان در ادای تکلیف نسبت به موقعیت فعلی به نحوی انجام می‌دادند که همه می‌گفتند: این اصلًا عاشق این مسجد، عاشق این موقعیت است. به‌طوری که وقتی از آنجا رفتند من از بزرگان از علماء طهران شنیدم: ایشان با یک همچنین موقعیتی در آن مسجد و این چنین مریدهایی چطور ترک کردند و مشهد رفتند؟ یعنی قابل قبول نبود که یک شخصی یک همچنین مسجدی یک همچنین موقعیتی داشته باشد و این چنین وضعیتی، بعد یک مرتبه خداحافظ ما رفتیم.

من دیدم ایشان دارند می‌گویند ما می‌خواهیم برویم مشهد، ولی من دیدم دارند ساکی که می‌بندند ساک یک روزه و دو روزه نیست دارند کتاب می‌گذارند. گفتم آقا جان شما دارید چند روزه می‌روید؟ حالا ما

انشاءاللَه یک اربعین را می‌رویم تا بعد ببینیم چه می‌شود. بعد متوجه شدیم استادشان در آن سفر سوریه که آخرین سفری بود که با آقای حدّاد ملاقات کردند در زینبیه در حرم حضرت زینب سلام اللَه علیها آنجا به ایشان فرمودند: آسید محمدحسین دیگر شما باید مشهد بروید دیگر طهران جای شما نیست.

یعنی بعد ما متوجه شدیم .. به ما می‌گفتند: حالا من یک چهل روزی می‌خواهم بروم تا بعد ببینم خدا چه برایمان تقدیر کرده. این را می‌گویند کسی‌که به این روایت امام صادق عمل کرده. در عین تدبیر در همه مسائل، در عین حال از خودش تدبیری ندارد حالا آینده چه می‌شود، جای پا را سفت کنم برای آینده. نه! امروز مقام عبودیت اقتضا می‌کند اینجا باشی چشم. فردا اقتضاء می‌کند آقا برو به مشهد چشم. پس‌فردا اقتضا می‌کند آقا برو اصلًا جای دیگر چشم، تمام شد. در هرجا به نحو احسن در همان‌جا، اما دل به آنجا تعلّق ندارد. معنای کلام امام این است.

مرحوم آشیخ محمدجواد انصاری چطور فردی بود؟ استاد مرحوم پدر ما بود. هر مسجدی که در همدان مخروبه بود ایشان می‌رفتند به کمک دوستان خودشان تنظیم می‌کردند. مساجدی که چند سانت خاک و غبار روی آنها نشسته بود اینها را تنظیم می‌کردند، تعمیری داشت تعمیر می‌کردند، اقامه نماز جماعت می‌کردند. وقتی یک شخصی پیدا می‌شد که در اینجا اقامه جماعت می‌کرد به او واگذار می‌کردند و می‌رفتند یک جای دیگر. دوباره یک مسجد دیگر یک گوشه‌ای از همدان پیدا می‌کردند و مخروبه و متروکه است و نیاز به تعمیر دارد نیاز به اصلاح دارد آنجا می‌رفتند اقامه جماعت می‌کردند تا یک فردی پیدا می‌شد که می‌دیدند شخصیتی است که می‌تواند مسجد را اداره کند و افراد جمع شدند می‌گفتند: آقا این مسجد برای شما خداحافظ شما.

این روش، روش بزرگان ما بوده، روش اولیای ما این‌طور بوده. حالا ما به جای این مسئله هی می‌آییم تدبیر می‌کنیم، برای آینده‌مان، برای سال دیگرمان، برای ده سال دیگرمان برای چه. دیدید دیگر، چه به سر آمد؟ متوجه شدید دیگر. این روزها متوجه هستید که مسائل دارد به چه نحو می‌گذرد. کسی مگر باور می‌کرد اینها بروند؟ ما که اصلًا باور نمی‌کردیم که یك روزی بیاید و این حکّام ظلم که بر اماکن دینی و مذهبی ما مسلّط شده‌اند اینها بروند. چه امکاناتی برای خودشان قرار داده بودند، چه تدبیرهایی برای خودشان کرده بودند. چقدر پای خودشان را محکم در اینجاها قرار داده بودند به نحوی که اصلًا تصور نمی‌شد. یك مرتبه دست قدرت پروردگار آمد و همچون طومار آنها را درهم پیچید که همه مات و مبهوت ماندند. چی شد قضیه؟ این برای همه ظالمین هم است. آن کسی که ظلم می‌کند این ظلم در این دنیا بی‌حساب نمی‌ماند، این برای همه ما عبرت است.

الملكُ يَبقَي مع الكفرِ و لا يبقي مع الظّلم[1] مملکت با کفر باقی می‌ماند، کفری که یك عدالت ظاهری عادی در آن باشد ولی با ظلم باقی نمی‌ماند.

امیرالمؤمنین علیه السّلام یک روز در مدائن که آمده بودند؛ این ایوان کسری، این ایوان مدائن. انشاءاللَه خداوند قسمت کند آنجا برویم در کنار آن ایوان قبر سلمان فارسی را هم زیارت کنیم. مرحوم آقا هم از زیارت قبر سلمان حکایت‌ها دارد. در آن ایوان مدائن مستحب است انسان دو رکعت نماز بخواند؛ نماز عبرت‌ها! نه اینکه جای مقدسی است نه! این کاخ پادشاهان و سلاطین ساسانی و اینها بوده است. اما انسان نگاه بکند به این کاخ و ایوان و به این قصر و در اینجا چه بود. بعد حضرت این آیات را خواندند: كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ الدخان، ۲۵ وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ الدخان، ۲۶ وَ نَعْمَةٍ كانُوا فِيها فاكِهِينَ الدخان، ۲۷ چه بسیار افرادی بودند که آمدند و اینها را گذاشتند و در نعمت‌ها غوطه‌ور بودند. آیات قرآن است. کشتزارها داشتند، مقام کریم داشتند، مقام بالا داشتند. در تاریخ ساسانیان مطالعه کردید یا نه؟ این پادشاهان ساسانی چه کردند واقعاً؟ این خسرو پرویز در این کاخ کسری چه کرد واقعاً؟ هزارها در کاخ‌های خودش جا داده بود، این طرف و آن طرف. وَ مَقامٍ كَرِيمٍ و مقام بزرگ وَ نَعْمَةٍ كانُوا فِيها فاكِهِينَ نعمتی که در آنها بودند. اینها این‌طور بودند دیگر.

مستحب است انسان آنجا برود و دو رکعت نماز بخواند. در همین سامراء، در زمان متوکّل خلیفه عبّاسی، تمام اطراف خودش لشگریانی قرار داده بود که بسیاری از آنها از اتراک بودند نواحی آذربایجان و قسمت‌های اتراک ترکیه از آنجا آورده بود برای اینکه یک وقتی از جانب اعراب صدمه‌ای نبیند. افراد غریبه‌ای باشند برای این مقابله نژادی بتواند خودش را در آنجا حفظ کند و ائمّه علیهم السّلام امام هادی، امام عسگری را آورده بودند در همان‌جا زندانی کرده بودند. منزل محقّری داده بودند که در همان‌جا باشند، مدتی در زندان بودند.

الان این قضیه یادم آمد. مقریزی[2] ظاهراً در کتابش نوشته یک روز متوکّل با یک عده از اصحاب خودش نشسته بودند صحبت از آن اسلحه و وسایل رزمی آن روز به میان آمد. یک شخصی از افراد گفت من شنیدم در هند یک شمشیری فلان شخص دارد که برایش درست کردند اگر به سنگ بزند سنگ را دو تکه می‌کند به چوب بزند چه می‌شود به آهن بزند. این یک شمشیری است نظیر ندارد. این متوکّل هم خیلی به هوس افتاد که این شمشیر را به دست بیاورد و ببیند این چه وضعیتی است. متوکّل هم هوس کرد فرستادند یک عده را در هند آن شخص را پیدا کردند و به مبالغ بسیار زیادی گفتند هرچه می‌خواهی به تو می‌دهیم بالاتر از این؟ یک ثروتی به او هم رسید یک ثروت خیلی زیادی گفتند: خلیفه مسلمین می‌خواهد و شمشیر را گرفتند و آوردند.

---

[1] مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۰، ص ۳۰٤.

[2] ابوالعباس تقی الدین احمد بن علی مقریزی، (۷٦٦– ۸٤٥ ق) از نامورترین مورخان در سده‌های هشتم و نهم هجری است.

همه دیگر تعجب و به حیرت افتاده بودند از تیزی و جَودت. از آن نحوه ساخت و پرداخت این شمشیر همه داشتند تعجب می‌کردند. و بعد ماندند این را چه کنند بدست خلیفه بدهند؟ به دست پسر خلیفه بدهند؟ بالاخره در نهایت قضیه رأیشان بر این قرار گرفت این را بدهند به دست مأمور خاص خلیفه، آن کسی که همیشه بالای سر او بایستد و این شمشیر را در دست بگیرد و هر شخصی که بخواهد به جناب خلیفه و به بدن مبارک خلیفه متعرّض بشود این را بر سر او فرود بیاورد. این شمشیر فرود نیامد مگر بر سر خود متوکّل! در قضایای او حالا دیگر مفصل است پسرش قیام کرد. این تدبیری است که اینها کردند. هی جای پا را سفت کنیم چه خواهیم شد. نه آقا جان! به این مسائل نمی‌ارزد، امروز را بپاییم. همین امروز خودمان را، امروز تکلیفمان چیست، او را انجام بدهیم.

پس امام علیه السّلام که می‌فرمایند: **لا یدبر العبد لنفسه تدبیرا؛** برای خودش تدبیری نیندیشد. معنایش این است که انسان نسبت به مسائل آینده و نتیجه کاری که می‌خواهد انجام بدهد فکرش را صرف نکند. وظیفه خود را در هر وقت آنچه را که تشخیص می‌دهد انجام بدهد. حالا او به نتیجه می‌رسد یا به نتیجه نمی‌رسد اینها دیگر همه خارج از مقام عبودیت است.

ان‌شاءاللَه امیدواریم خداوند متعال ما را بر راه اولیای خودش و بر مقام عبودیت ثابت بگرداند و از معارف الهیه آنچه را که برای رسیدن به فعلیات ما هست خداوند به ما بفهماند. و ولایت اولیاء خودش را همیشه ناظر و مشرف بر تمام امور ما از افعال، کردار، گفتار و تفکرات ما قرار بدهد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد

[1]

[1] حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ۱جلد، مکتب وحی – تهران – ایران، چاپ: ۱.